

# هویت‌زدایی در میان مهاجران خارج‌نشین؛ چالش‌های هویتی یارسانی‌ها در مهاجرت و ایران قسمت سوم و آخر

## احساس بی‌ریشگی

احساس بی‌ریشگی یکی از پیامدهای پیچیده و چندلایه هویت‌زدایی است که بسیاری از مهاجران، به ویژه نسل‌های دوم و سوم، با آن مواجه می‌شوند. این احساس زمانی ایجاد می‌شود که فرد نمی‌تواند خود را به طور کامل به یک فرهنگ یا جامعه خاص متعلق بداند. در این وضعیت، فرد به نوعی در وضعیت تعلیق هویتی قرار می‌گیرد، به این معنا که نه به طور کامل به فرهنگ جامعه میزبان تعلق دارد و نه به فرهنگ اصیل خود یا فرهنگ جامعه مبدأ. این احساس می‌تواند پیامدهای روانی، اجتماعی و فرهنگی داشته باشد.

احساس بی‌ریشگی به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن فرد به دلیل فقدان یا تضعیف پیوندهای فرهنگی، اجتماعی و زبانی با جامعه یا فرهنگ خاصی، احساس می‌کند که به هیچ مکان، گروه یا هویتی تعلق ندارد. این احساس می‌تواند به صورت سردرگمی هویتی، انزوا و ناتوانی در یافتن مکانی برای تعریف خود بروز یابد.

احساس بی‌ریشگی می‌تواند نتیجه فرآیندهای همگون‌سازی (assimilation)، برخورد‌های فرهنگی و اجتماعی، و حتی تبعیض و نژادپرستی در جامعه میزبان باشد. در این شرایط، فرد نه تنها احساس می‌کند که از هویت فرهنگی خود جدا شده است، بلکه قادر به پذیرش کامل هویت جامعه میزبان نیز نیست.

تئوری‌های پسااستعماری نیز به هویت‌زدایی و فاصله گرفتن از هویت و اصالت فرد پرداخته‌اند.

ادوارد سعید درباره هویت‌زدایی در اثر مشهورش به نام شرق‌شناسی (Orientalism) اشاره می‌کند که چگونه قدرت‌های استعمارگر از طریق ساختن و تثبیت تصاویری از «دیگری» (Other) «به هویت‌های ملی و فرهنگی جوامع مستعمره آسیب می‌زنند و آن‌ها را از مرکزیت و اصالت هویت خود دور می‌کنند.

سعید باوردارد که غربی‌ها از طریق متون ادبی، هنری و علمی تصاویری منفی و استریوتایپیک از شرق و مردم آن به وجود آورده‌اند. این تصاویر نه تنها بر واقعیت‌های اجتماعی جوامع شرقی اثر گذاشته، بلکه به نوعی هویت آن‌ها را بازتعریف کرده و به حاشیه برده است.

به نظر ادوارد سعید، هویت‌زدایی نتیجه گفت‌وگوهای قدرت است که از طریق آن استعمارگران هویت خود را به عنوان برتر و هویت دیگران را به عنوان پایین‌تر و "دیگر" تعریف می‌کنند. این گفت‌وگو به گونه‌ای طراحی شده است که هویت‌های بومی را از اصالت و مرکزیت خود خارج کند و آن‌ها را در موقعیت‌های حاشیه‌ای قرار دهد.

از این منظر که ادوارد سعید اشاره می‌کند، جوامع میزبان با تحمیل دیدگاه‌ها و ارزش‌های خود بر جوامع مهاجران، هویت‌های ملی و فرهنگی جوامع مبدأ را تضعیف می‌کنند. این فرآیند به این شکل است که فرهنگ و هویت جوامع مهاجر به حاشیه رانده می‌شود، در حالی که فرهنگ و هویت جوامع میزبان به عنوان هنجار و استاندارد مطرح می‌شود.

از سوی دیگر هومی بابا (Homi Bhabha)، نظریه‌پرداز برجسته‌ی مطالعات پسااستعماری، مفهوم هویت‌زدایی را در چارچوب فرآیندهایی تحلیل می‌کند که طی آن هویت‌های فردی و جمعی در شرایط استعمار و پسااستعمار به چالش کشیده می‌شوند و بازتعریف می‌یابند. برخلاف رویکردهای سنتی که هویت را به عنوان عنصری ثابت و یکپارچه تلقی می‌کنند، بابا هویت را پدیده‌ای چندلایه و پویایی می‌داند که به طور مداوم در حال دگرگونی و بازسازی است.

هومی بابا در مفهوم "فضای سوم" (Third Space) اشاره می‌کند که مهاجران در فضایی قرار دارند که نه کاملاً به جامعه اصلی و نه به جامعه میزبان تعلق دارند. این فضای سوم می‌تواند به نوعی خلا هویتی منجر شود که در آن فرد به هیچ یک از هویت‌های موجود احساس تعلق نمی‌کند.

فضای سوم مکانی است که در آن تعامل میان فرهنگ‌ها و هویت‌ها شکل می‌گیرد. این فضا نه به‌طور کامل به جامعه میزبان تعلق دارد و نه به مهاجران، بلکه محلی است برای بازتعریف هویت‌ها و ایجاد چیزی نو و هیبریدی یا دوگانگی.

بر اساس تئوری "هویت دوگانه یا چندگانه" ("hybrid identit") مهاجران به خصوص نسل‌های دوم و سوم، اغلب با هویتی

ترکیبی مواجه می‌شوند که شامل عناصر فرهنگی هر دو جامعه مبدا و میزبان است. این وضعیت می‌تواند به تضاد هویتی و در نهایت به احساس بی‌ریشگی منجر شود. دوگانگی هویتی نشان می‌دهد که هویت‌ها در این جوامع دیگر خالص و یکپارچه نیستند، بلکه ترکیبی از عناصر مختلف هستند که در تعامل با یکدیگر قرار دارند. این فرآیند دوگانگی به هویت‌زدایی منجر می‌شود، زیرا هویت‌های خالص و اصیل به تدریج در اثر این تعاملات از مرکزیت و اصالت خود فاصله می‌گیرند. بابا بر این باور است که هویت در جوامع پسااستعماری به شکلی مبهم و دوگانه شکل می‌گیرد. این ابهام نتیجه تضادها و تناقض‌هایی است که در فرآیند استعمار و پس از آن به وجود می‌آید. در این فرآیند، هویت‌های فردی و جمعی نه به طور کامل در فرهنگ استعمارگر حل می‌شوند و نه به هویت‌های پیشاستعماری خود باز می‌گردند، بلکه در حالتی میانجی و مبهم باقی می‌مانند.

یک جوان ایرانی-آمریکایی که در آمریکا به دنیا آمده است و تمام تحصیلات و زندگی اجتماعی خود را در این کشور گذرانده، ممکن است به شدت تحت تأثیر فرهنگ آمریکایی باشد. با این حال، در خانه با والدینی بزرگ شده که به فرهنگ ایرانی، زبان فارسی و آداب و رسوم سنتی پایبند هستند. این فرد ممکن است در تعاملات اجتماعی خود در آمریکا احساس کند که به طور کامل آمریکایی نیست، زیرا برخی از ارزش‌ها و رفتارهای خانواده‌اش با فرهنگ غالب در تضاد است. از طرف دیگر، هنگام بازدید از ایران یا در تعامل با جامعه ایرانی، ممکن است احساس کند که ایرانی بودن او نیز ناقص است، زیرا او به طور کامل با زبان، فرهنگ و رفتارهای ایرانی آشنا نیست. این وضعیت می‌تواند به ایجاد احساس بی‌ریشگی منجر شود، زیرا او نه کاملاً به جامعه میزبان و نه به جامعه اصلی خود احساس تعلق دارد.

طارق زیاد حسین نویسنده دانمارکی-لبنانی در مقاله‌ای تحت عنوان "ما نسلی بدون هویت هستیم" اینچنین می‌نویسد:

"در دوران کودکی، ما هر از گاهی در تعطیلات تابستانی برای دیدار خویشاوندان به لبنان سفر می‌کردیم. در لبنان، ما هرگز عرب نبودیم - نه، ما اروپایی بودیم. و در دانمارک، ما هرگز دانمارکی نبودیم - نه، اینجا ما مهاجر بودیم، جوانانی با پیشینه قومی دیگر، اقلیت‌های قومی، دانمارکی‌های جدید و گاهی وقت‌ها (کله سیاه)، اما هرگز دانمارکی نبودیم. ما نسلی هستیم که بدون هویت بزرگ شده‌ایم." (ترجمه از دانمارکی)

مثال‌های فوق نشان می‌دهند که مهاجران، به‌ویژه جوانانی که در کشور میزبان متولد شده‌اند، اغلب با هویت دوگانه یا چندگانه مواجه هستند و با تضادهای هویتی دست به‌گریبان‌اند. این وضعیت در نهایت به احساس نوعی از بیگانگی در جامعه میزبان منجر می‌شود؛ در عین حال، آنان به جامعه مبدأ والدین خود نیز احساس تعلق نمی‌کنند که می‌تواند منجر به احساس بی‌ریشگی گردد.

از نظر اجتماعی، این دوگانگی و احساس بی‌ریشگی می‌تواند منجر به انزوای اجتماعی و کاهش مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی شود. افراد ممکن است احساس کنند که نه در جامعه اصلی و نه در جامعه میزبان جایی ندارند، و این می‌تواند به کاهش انسجام اجتماعی و حتی به مشکلات بین نسلی در خانواده‌ها منجر شود.

یارسانی‌ها به‌عنوان یک جامعه اقلیت با هویت دینی و فرهنگی خاص، در ایران با چالش‌های هویتی و اجتماعی پیچیده‌ای روبه‌رو هستند. هویت‌زدایی برای آنان به معنای فشار و محدودیت در ابراز آزادانه باورها و تعلقات فرهنگی‌شان است، زیرا ساختارهای دولتی و اجتماعی نه تنها تمایل به نادیده‌گیری هویت یارسانی‌ها دارند، بلکه در مواردی به تضعیف و سرکوب آن می‌پردازند. این وضعیت به نوعی هویت دوگانه منجر می‌شود؛ از یک سو، یارسانی‌ها می‌کوشند به باورهای خود پایبند بمانند و از سوی دیگر، برای پذیرش در جامعه گسترده‌تر ناگزیر از همسان‌سازی یا پنهان کردن برخی از جنبه‌های هویتی خود هستند. این تضاد و فشار بیرونی منجر به احساس بیگانگی و بی‌ریشگی می‌شود که می‌تواند بحران‌های هویتی عمیقی را به دنبال داشته باشد و احساس تعلق آنان به هر دو جامعه (جامعه یارسانی و جامعه ایرانی) را تضعیف کند.

- Bhabha, H. K. (1994): *The Location of Culture*. London: Routledge.
- Clarke, M. C. N., & Rapport, N. (2000): *Hybrid Identities: A Global Perspective*. Sage Publications.
- Erikson, E. H. (1950;1968): *Identity: Youth and Crisis*. New York: W.W. Norton & Company.
- Gordon, M. M. (1964): *Assimilation in American Life: The Role of Race, Religion, and National Origins*. Oxford University Press.
- Phinney, J. S., & Ong, A. D. (2007): Conceptualization and measurement of ethnic identity: Current status and future directions. *Journal of Applied Social Psychology*, 37(1), 1-24
- Rapport, N., & Dawson, A. (1998): *Migrants of Identity: Perceptions of Home in a Globalized World*. Routledge.
- Said, Edward W. (1978): *Orientalism*. New York: Pantheon Books,
- Tajfel, H., & Turner, J. C. (1986): The social identity theory of intergroup behavior. In S. Worchel & W. G.
- <https://www.altinget.dk/artikel/tarek-ziad-hussein-vi-er-generationen-uden-identitet>